

سداد بر خورشید

چرا؟

واکاوی و بررسی وریشہ یابی تاریخی موضوع «تعدد، مسمران»

امام حسن مجتبیٰ (ع)

پانچ بیہ یک سوال قرآنی دیگر

احمد آیت اللہی

ندای حق

فرہنگی مسجد آقا میرزا احمد (رض)

نشریہ شمارہ (۴)

اشاره:

چندی پیش دو سؤال جهت پاسخگویی (به واسطه‌ی برادر بزرگواری) بدستم رسید که یکی از آنها مربوط به وجود مقدس امام حسن مجتبی (ع) و آن دیگری که به لحاظ موضوع، بی ارتباط با سؤال اول نبود، در مورد عبارتی از یک آیه‌ی شریفه در قرآن کریم است.

پاسخ تفصیلی به پرسش نخست را لازم دیدم. اینک سؤال‌ها و پاسخ‌های تهیه شده در معرض نقد و نظر علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

لازم به ذکر است که در تهیه‌ی این جزوه، علاوه بر رجوع مستقیم و غیرمستقیم به منابعی که در پاورقی‌ها به آنها اشاره رفته است، از سه کتاب ذیل بهره‌ی فراوان برده‌ام:

- ۱- زندگی حسن بن علی جلد ۱ و ۲- نوشته: باقر شریف قریشی ترجمه فخرالدین حجازی
 - ۲- امام مجتبی (ع) مظلوم نقل و تاریخ، نگارش و گردآوری: دکتر حسین فریدونی
 - ۳- زندگانی امام حسن مجتبی (ع)، نوشته‌ی: سید هاشم رسولی محلاتی
- از خداوند متعال پیروزی اسلام و مسلمین و گسترش مکتب و فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و حاکمیت ارزش‌های الهی بر جامعه و قلب‌ها! را خواستارم.

احمدآیت‌اللهی

مهرماه سال ۱۳۸۹

باسلام

از بسیاری از افراد که در خصوص تاریخ زندگی ائمه مطهراتی (ع) مطالعه داشته‌اند شنیده‌ام که حضرت امام حسن (ع) همسران متعددی اختیار کرده تا جایی که مورد سرزنش اطرافیان واقع شده‌اند .
اصولاً چه عاملی باعث شده تا در میان ائمه حرمت ایشان بدین شکل مورد تعرض واقع شود؟

نام یکی از منابع : علی و فرزندان (دکتر طه حسن)

در خصوص آیه ۵۵ سوره احزاب تفسیری خواندم که ،
" باین حکم فشار قبایل عرب را در اختیار عمر از آنان از تو برداشتم "
با توجه به مطالبی که در خصوص زندگی ایشان گفته و نوشته شده است موضوع مورد بودن از خواهیهای متعدد پیامبر روشن می‌گردد تفسیر فوق نیز به همین امر تاکید دارد . لیکن جمله هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد با توجه به بنیت پیامبر (ص) برای من ایجاد سوال می‌نماید .

بنام خدا

سؤال اول:

« باسلام

از بسیاری از افراد که در خصوص تاریخ زندگی ائمه مطالعاتی (پراکنده) داشته‌اند شنیده‌ام که حضرت امام حسن (ع) همسران متعدد اختیار نموده تا جایی که مورد سرزنش اطرافیان واقع شده‌اند.

اصولاً چه عاملی باعث شده تا در میان ائمه حرمت ایشان بدین شکل مورد تعرض واقع شود؟

نام یکی از منابع: علی و فرزندانش (دکتر طه حسین) «

پاسخ:

مقدمه: قبل از ورود به بحث اصلی لازم است به چند نکته اشاره شود:

۱- مسائل و موضوعاتی چون: موضوع «تعدد همسران» در شرایط اجتماعی، فکری و فرهنگی و اقتضائات اقتصادی و سیاسی در جزیره العرب و در ۱۴۰۰ سال قبل و قرون بعدی، نباید با معیارها و ارزش‌های زندگی اجتماعی و حال و هوای فرهنگی روزگار فعلی ارزیابی و مورد مقایسه واقع شود. اگر تفاوت‌های تاریخی در مطالعه‌ی تاریخ گذشته بخصوص در موضوعات و مسائل اجتماعی و فرهنگی بدقت لحاظ نشود بدون تردید محقق و مطالعه‌گر، در نتیجه گیری و تحلیل‌های خود دچار لغزش و اشتباه خواهد گردید.

۲- موضوع تعدد همسران، اختصاص به امام حسن مجتبی (ع) ندارد بلکه این امر در مورد اکثر شخصیت‌های تاریخی آن دوران از جمله دیگر ائمه معصومین (ع) نیز مطرح است، چنانکه تعداد زنان امیرالمؤمنین (ع) [غیر از حضرت صدیقه کبری (س)] را ۸ تن و تعداد کنیزان آن حضرت را ۱۷ نفر نوشته‌اند که از تعدادی از کنیزان دارای فرزندی هم بوده‌اند. با این حال در هیچ منبع روایی یا تاریخی مجموع زنان امام حسن مجتبی (ع) را بیش از ۱۳ تن نام نبرده‌اند که ۳ یا ۴ نفر از آن‌ها کنیز و بقیه در طول حیات پر بار امام (ع) افتخار همسری با ایشان را داشته‌اند.

۳- اما آنچه در پاره‌ای از منابع روایی و تاریخی به این امام همام (ع) نسبت داده‌اند داشتن ۷۰ و در برخی ۹۰ و در پاره‌ای از آن‌ها ۲۵۰ و حتی ۳۰۰ همسر و نیز وصف مطلق بودن (= کسی که زیاد زنان را طلاق می‌دهد) ایشان می‌باشد که به نظر می‌رسد همین موضوع است که مورد نظر سؤال کننده‌ی محترم بوده و ما نیز طی سطور آتی - در حد بضاعت مزاجه و توان اندک خود - به بررسی آن خواهیم پرداخت. ما این موضوع را از جهات گوناگون - البته در حد اجمال و با توجه به محدودیت مجال و ... - مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد نخست: از حیث روایی و بررسی‌های مربوط به سند شناسی و رجال و درایه‌ی روایات وارد در این خصوص. دوم: از جهت تاریخی و تحلیل نقل‌های تاریخی مربوط و نیز از لحاظ انطباق موضوع با مسلمات اعتقادی و نیز واقعیت‌های غیر قابل تردید تاریخی و شخصیتی امام حسن (ع) و ... سوم: جمع‌بندی نهایی و پاسخ به این سؤال اساسی که خاستگاه این اتهامات موهن در مورد امام حسن (ع) کجاست و علت و انگیزه و اهداف این تبلیغات سوء چه بوده است؟

فصل اول

بررسی روایات منقول در کتب رجالی و روایی:

در خصوص تعدد همسران امام حسن (ع) و نیز نسبت مطلق به ایشان، در منابع روایی و رجالی ۵ روایت وجود دارد که ۳ روایت از آن‌ها را ابن سعد صاحب کتاب طبقات از واقدی و یک روایت را از مدائنی نقل کرده است. ابتدا نظری به این روایات می‌افکنیم.

روایت اول: واقدی از حاتم بن اسماعیل از جعفر بن محمد از پدرش برای ما نقل کرد که علی (ع) می‌گفته است: حسن بن علی همچنان پیوسته زن می‌گیرد و طلاق می‌دهد تا آنجا که بیم دارم این مسأله برای ما میان قبائل دشمنی ایجاد کند.^۱

روایت دوم: واقدی از همان اشخاص برای ما نقل کرد که علی (ع) می‌فرموده است: ای مردم کوفه! به حسن بن علی زن مدهید که مردی بسیار طلاق دهنده است. مردی از قبیله همدان گفت: به خدا سوگند به او زن می‌دهیم هر کدام را می‌خواهد نگه دارد و هر کدام را خوش نمی‌دارد رها سازد.^۲

روایت سوم: واقدی از علی بن عمر از پدرش از علی بن حسین (ع) نقل می‌کند که می‌گفته است: حسن بن علی (ع) مردی بسیار طلاق دهنده (مطلق) بود با این حال از هیچ زنی جدا نمی‌شد مگر اینکه آن زن همچنان به او دل بسته بود و دوستش می‌داشت.^۳

روایت چهارم: علی بن محمد مدائنی می‌گوید: ... حسن (ع) نود زن را به همسری گرفته است.^۴

- حال نگاهی کوتاه به زندگی و شخصیت واقدی (راوی این روایت‌ها) می‌افکنیم تا میزان وثاقت وی از لحاظ سند شناسی روشن شود: ابوعبدالله محمد بن عمر واقدی (۱۳۰- ۲۰۷هـ.ق) از وابستگان به حکومت عباسی و یحیی بن خالد بر مکی بود که بخصوص از عطایای شخص اخیر به مال و مکنت رسید. وی همچنین متصدی پست قضا در عسکرالمهدی بغداد از سوی خلافت عباسی بوده و تا آخر عمر این سمت را بر عهده داشت. نامبرده وصی مأمون و از

۱- ابن سعد، ترجمه طبقات، دکتر محمود دامغانی/ ج ۵ / ص ۲۶

۲- همان/ ص ۲۷

۳- همان/ ص ۲۷

۴- همان/ ص ۲۸

موالی عباسیان شمرده شده است.^۱ از نظر وثاقت، حتی اهل سنت به او اعتماد ندارند. شافعی نوشته‌های او را دروغ می‌داند.^۲ بخاری او را متروک الحدیث می‌داند^۳ احمد بن حنبل و نسائی نیز او را دروغگو دانسته و ذهبی رجالی معروف اهل سنت گوید: اجماع نظرات بر وهن واقدی استقرار یافته است.^۴ شیخ مفید از علمای بزرگ شیعه او را متمایل به مذهب عثمانی دانسته است^۵ - فلذا روایتی که ناقل آن چنین شخصی باشد در صحت آن حداقل باید تردید نمود!

ضمن اینکه واقدی روایت سوم را از شخصی به نام علی بن عمر نقل می‌کند که این شخص ناشناخته بوده و به نظر می‌رسد ساخته‌ی ذهن واقدی باشد زیرا ذهبی موصوف در کتاب میزان الاعتدال^۶ در مورد او می‌نویسد: لا یدری من هو (دانسته نشد که کیست).

و اما راوی روایت چهارم، مدائنی است که عثمانی مذهب و طرفدار امویان و از موالی سمره بن حبیب اموی بود^۷ و ابن حجر و دیگران از رجالیون اهل سنت او را در نقل حدیث ضعیف می‌دانند^۸ بعلاوه این خبر به معصوم هم منتسب نیست و لذا هیچ ارزشی ندارد. لازم به ذکر است که روایتی کاملاً شبیه روایت اول در دو کتاب فروع کافی^۹ و بحار الانوار^{۱۰} (به نقل از کافی) نقل شده است که دو تن از راویان آن به نام حمید بن زیاد و حسن بن محمد سماعه هر دو شیعه واقفی هستند فلذا روایت های منقول از آنها به شرطی مقبول است که دلیل معارضی نداشته باشند و راوی سوم یعنی محمد بن زیاد بن عیسی مجهول است.^{۱۱} فلذا به این روایت هم اعتماد نتوان کرد. روایت دیگری شبیه روایت مزبور در همان کتابها نقل شده با این تفاوت که در اول روایت این جمله بچشم می‌خورد «حسن بن علی (ع) ۵۰ زن طلاق داد ...» که در سلسله اسناد آن نام شخصی به نام یحیی بن ابی العلاء وجود دارد که رجالیون فریقین او را به

۱- ابن خلکان، وفيات الاعیان/ ج ۳ / ص ۴۷۳

۲- ذهبی، سیر اعلام النبلاء/ ج ۹ / ص ۴۶۲

۳- همان و ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب/ ج ۹ / ص ۳۶۴

۴- تهذیب التهذیب/ ج ۹ / ص ۳۶۸

۵- تستری، قاموس الرجال / ج ۸ / ص ۳۲۵

۶- ذهبی، میزان الاعتدال / ج ۳ / ص ۱۴۸

۷- رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام/ ج ۲ / ص ۳۶

۸- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان/ ج ۴ / ص ۳۸۶

۹- کلینی، فروع کافی / ج ۶ / ص ۵۶

۱۰- مجلسی، بحار الانوار/ ج ۴۴ / ص ۱۷۲

۱۱- آیت ... خوئی، معجم رجال الحدیث/ ج ۱۶ / ص ۹۴-۹۳

عنوان شخصی که «دروغ پردازی که حدیث جعل می‌کند» شناسانده‌اند.^۱

روایت پنجم را احمد بن محمد برقی در کتاب محاسن، از امام صادق (ع) نقل کرده که: امام (ع) فرمودند: مردی نزد امیرالمؤمنین (ع) آمده و عرض کرد برای مشورت خدمت شما رسیده‌ام حسن و حسین و عبدا... بن جعفر هر سه از دختر من خواستگاری کرده‌اند به نظر شما به کدامشان پاسخ مثبت دهم امام (ع) فرمودند: ... به حسن پاسخ مثبت مده زیرا او زنان را زیاد طلاق می‌دهد، حسین را برگزین و دختری را به او بده که به نفع دختری خواهد بود.^۲

در مورد سند این روایت باید گفت این روایت و حدیث، مرسل است یعنی سلسله راویان آن کامل نیست فلذا نمی‌تواند مورد اعتماد واقع شود و اما قطع نظر از جهت ضعف سندی، گرچه برقی به لحاظ وثاقت، شخصی صادق و قابل اعتماد می‌باشد اما رجالیون درباره‌ی او می‌گویند «او در نقل روایات و احادیث بر افراد ضعیف و غیر ثقه اعتماد کرده و دارای روایات و احادیث مرسل فراوانی است» فلذا به روایات او مشکل بتوان اعتماد نمود.^۳

حال روایات فوق الذکر را از لحاظ متن مورد بررسی قرار می‌دهیم تا روشن شود محتوای این روایات - قطع نظر از سند - چقدر از انسجام منطقی و انطباق با واقعیات و مسلمات تاریخی برخوردار است.

۱- می‌دانیم در اسلام طلاق منفورترین حلال نزد خداوند است چنانکه پیامبر (ص) فرمود: *أبغض الحلالِ الى الله الطلاق*. و نیز فرمود: *ما احلّ الله شيئاً أبغضَ اليه من الطلاق*. امام صادق (ع) فرمود: در بین آنچه خداوند عزوجل حلال کرده است چیزی نزد او منفورتر از طلاق نیست. همانا خداوند از زیاد طلاق دهنده‌ی هوسران بیزار است و نیز فرمود: ازدواج کنید و طلاق ندهید زیرا طلاق عرش خدا را می‌لرزاند.^۴ حال آیا می‌توان پذیرفت امامی که پیامبر (ص) او را سرور جوانان اهل بهشت معرفی کرده و به موجب آیه‌ی تطهیر، در سایه‌ی علم و معرفت و تهذیب نفس، معصوم از گناه می‌باشد این عمل منفور نزد خدا را، آن هم حداقل ۵۰ بار مرتکب شود؟

۲- اگر طلاق دادن این تعداد زن، به لحاظ شرعی کراهت نداشت چرا بنا به روایات منقول

۱- علامه امینی، الغدير/ ج ۵ / ص ۲۷۱

۲- محاسن برقی/ ج ۲ / ص ۶۰۱ و بحار الانوار/ ج ۴۳ / ص ۳۳۷

۳- معجم رجال الحديث / ج ۲ / ص ۲۶۱

۴- حرّ عاملی، وسائل الشیعه/ ج ۱۵ / ص ۲۶۸

امیرمؤمنان(ع) ناچار می‌شود نزد عموم از این عمل فرزندش اظهار نا خرسندی کند و اگر این کار مبعوض خداوند و امیرمؤمنان(ع) بود چرا امام حسن(ع) مرتکب آن می‌شد؟

۳- بنا بر روایت سوم امام حسن(ع) در حالی زنان خود را گروه گروه طلاق می‌داد که آن‌ها همچنان به او علاقه مند بودند! آیا چنین عمل مکروه و خلاف مروت و انصاف و مغایر با عواطف و احساس انسانی ممکن است از شخصی مثل امام حسن(ع) که بنا به گفته‌ی دشمنان پارساترین فرد روزگار امامت خود بود سر بزند [چنانکه شیخ صدوق کتابی مستقل به نام زهد الحسن(ع) نوشته است]. جالب اینکه از امام مجتبی(ع) وقتی از معنی و مصداق دنائت پرسیدند فرمود: [دنائت یعنی] در فکر خود بودن و همسر خود را (بی احساس مسوئولیت) رها کردن.^۱

۴- بدون تردید ازدواج با دهها زن و سپس طلاق آن‌ها مستلزم در اختیار داشتن منابع مالی زیادی است، به راستی آیا امام حسن(ع): اولاً- دارای این همه مال و مکت بود؟ ثانیاً- آیا امامی که حداقل دوبرابر نصف اموال خود را در راه خدا و تأمین نیاز فقراى مسلمین صرف کرده، اهل این همه اسراف و لخرجی آن هم در این گونه امور بوده است؟ صرف نظر از همه این‌ها آیا امیرالمؤمنین(ع) که فرماندار خود را به علت شرکت در یک میهمانی که فقرا در آن حضور نداشتند آن گونه توبیخ می‌کند اجازه می‌داد فرزند خودش چنین هزینه‌هایی در زندگی خصوصی خود داشته باشد؟ آیا امیرالمؤمنین(ع) چنان در برابر کارهای مکروه [نستجیر با...] فرزند خودش عاجز [نعوذ با...] شده که از مردم در خواست می‌کند با او مقابله کنند (و به او زن ندهند) آن هم به صورت علنی در ملاء عام و در یک سخنرانی عمومی! آیا مردم به امیرالمؤمنین(ع) نمی‌گفتند شما که ادعا می‌کنید عدالت را به هر قیمتی و در مورد هر کسی بدون ملاحظه اجرا خواهیم کرد چرا نمی‌توانی از پس فرزند خود بر آیی؟! آیا عثمان بن حنیف حق نداشت در پاسخ به نامه‌ی توبیخ آمیز امیرالمؤمنین(ع) بنویسد شما که جلو چشم خود نمی‌توانی از هزینه‌های سرسام آور زن‌های فرزند خود و مخارج طلاق آنها بر آیی، چگونه مرا به خاطر حضور در میهمانی خاصی اینگونه بصورت علنی مذمت و محکوم می‌کنی؟

۵- اما بنا بر روایت دوم، این همه ازدواج و طلاق در دوران حکومت امیرالمؤمنین(ع) در کوفه صورت می‌گرفته است. در حالی که تمام متون تاریخی حاکی است که در طول دوران حکومت (چهار سال و اندی) امیرالمؤمنین(ع)، که ایشان، مشغول جنگ با جبهه‌ی کفر و نفاق

۱- بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۱۰۴

یا در پی تجهیز سپاه و آمادگی برای مقابله با دشمن بود امام حسن(ع) در کنار پدر بزرگوار خود حاضر و در رکاب امیرالمؤمنین(ع) در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان حضوری فعال داشت و تنها جنگ صفین بدون لحاظ مقدمات و مؤخرات آن بیش از یک‌سال و بنا به نقل معروف نزدیک به یک سال و نیم طول کشیده است حال باید پرسید امام حسن(ع) این همه ازدواج و طلاق را کی و کجا به سرانجام می‌رسانده است؟ در میدان‌های جنگ! یا در گیاره دار لشگرکشی‌های سپاه حق در صحراهای عراق و عربستان و شام!؟

۶- آیا می‌توان باور کرد کسی را که امیرالمؤمنین(ع) بر بالای منبر چنین شخصیتی را برای او ترسیم کند که: اولاً- به مواعظ و نصایح پدرش که امیرمؤمنان(ع) باشد وقعی نمی‌نهد (نعوذبالله) ثانیاً- اهل هوا و هوس و مکروهات است [اگر نگوییم به لحاظی، محرّمات] (پناه بر خدا)، مع الوصف! بعد از چندی او را به عنوان امام مسلمین(ع) و جانشین خود معرفی کند و مردم نیز او را بپذیرند!؟!

۷- جالب اینجا است که بنابر روایت دوم پس از پاسخ مرد همدانی به امیرالمؤمنین(ع) مبنی بر اینکه ما به فرزند تو زن خواهیم داد... گویا امیرالمؤمنین(ع) از این عکس العمل و این نظر خوشنود شده و به مرد همدانی و قبیله او دعا کرده است (در بررسی تاریخی به این موضوع اشاره خواهیم کرد). آیا رضایت قبیله‌ی بنی همدان - علی‌رغم کراهت و نارضایتی خداوند (نعوذبالله) - امیر مؤمنان(ع) را راضی کرده است. آیا نگرانی امیرالمؤمنین(ع) از ناحیه مردم بوده است نه کراهت شرعی عمل طلاق و زیاده روی در آن؟! چنین گمانی از ساحت امیرالمؤمنین(ع) به دور است!

۸- و بالاخره روایت پنجم که به لحاظ متن دارای ضعف‌ها و اشکالاتی است از جمله اینکه: الف) هویت شخص مشورت کننده کیست چرا معرفی نشده است.

ب) راوی گویا فراموش کرده که مشورت کننده خیالی او درباره‌ی ۳ نفر از امیرالمؤمنین(ع) نظر خواسته اما امام(ع) درباره‌ی عبدا... بن جعفر (شخص سوم) نظری نداده است گویا روایت کننده فقط منظور و مقصودش بیان ضعف شخصیتی - نعوذبالله - امام حسن(ع) بوده است فلذا روایت را ناقص ساخته است!!

ج) بالاخره معلوم نمی‌شود آیا مشورت کننده دخترش را به چه کسی داده است!؟

د) آیا امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و عبدا... بن جعفر در بدست آوردن و ازدواج با دختران مردم رقابت می‌کردند که هر سه یک باره اقدام به خواستگاری از دختر این شخص موهوم نموده اند؟! آیا این نسبت‌های نا مربوط را حتی در مورد مردمان غیر معصوم ولی متدین

و مؤمن می تواند پذیرفت؟!

فصل دوم

بررسی نقل‌های مذکور در منابع تاریخی و غیر تاریخی و تحلیل موضوع بر اساس واقعیت‌های غیر قابل تردید تاریخی و حدیثی.

لازم است ابتدا نقل‌های مرتبط با موضوع بحث‌ها را از کتب تاریخی و غیر تاریخی مرور بکنیم:

(۱) محمد بن خاوند شاه معروف به میرخواند می‌نویسد:

«نقل است که امیرالمؤمنین حسن(ع) بر سبیل تعاقب زن می‌خواست و طلاق می‌داد از این جهت، امیرالمؤمنین علی(ع) با مردم می‌گفت که: دختران خود را به پسر من تزویج نکنید که مذواق [کام گیر، بلهوس] و مطلاق است...^۱» این نقل بر گرفته از روایاتی است که قبلاً آن‌ها را بررسی کردیم و دچار همان ضعف و اشکالات بیش گفته است.

(۲) ابوطالب مکی در کتاب خود آورده است: «حسن(ع) ۲۵۰ زن گرفت و گفته شده که این تعداد ۳۰۰ نفر بودند و علی(ع) از این مطلب دلتنگ بود و از این کارهای پسرش شرم می‌کرد. حسن گاهی چهار زن را با هم طلاق می‌داد و هم‌زمان با چهار زن دیگر ازدواج می‌کرد... پس علی(ع) در خطبه خویش فرمود: حسن طلاق دهنده‌ی زنان است به او زن ندهید. یکی از مردان قبیله‌ی همدان درخواست و گفت ای امیرمؤمنان به خدا قسم هر کس را بخواهد به او می‌دهیم تا هر کدام را می‌خواهد نگاه دارد و هر یک را نمی‌خواهد رها کند. علی(ع) شادمان شد! و این شعر را درباره‌ی بنی همدان سرود:

اگر من دربان در بهشت می‌بودم - به همدان می‌گفتم سلامت وارد شوید. «سپس اضافه می‌نماید: «تمام این زنان با پای برهنه جنازه‌ی حضرت مجتبی(ع) را تشییع می‌کردند!»^۲

متن این نقل - متأسفانه - به پاره‌ای از کتب روایی و تاریخی شیعه نیز راه یافته است. مثل بحار الانوار^۳ و مناقب ابن شهر آشوب^۴ و کتاب نامعتبر ناسخ التواریخ! مورخ الدوله سپهر در کتاب

۱- روضه الصفا / ج ۳ / ص ۲۰۸۱

۲- قوت القلوب / ج ۲ / ص ۲۴۶ - به نقل از: باقر شریف قریشی، زندگی حسن بن علی (ع) - ترجمه فخرالدین حجازی / ج ۲ / ص ۵۵۶

۳- بحار الانوار / ج ۴۴ / ص ۱۵۸ و ۱۶۹

۴- مناقب ابن شهر آشوب / ج ۴ / ص ۳۰

اخیر می‌نویسد: ۳۰۰ نفر زن مطلقات حضرت حسن(ع) بودند و این ۳۰۰ زن مویه گنان و موی گنان، در تشییع جنازه حضرت حاضر بودند!

حال ببینیم ابوطالب مکی نویسنده کتاب قوت القلوب دارای چه شخصیتی است و اهل فن درباره‌ی اعتبار و وثاقت او چه گفته‌اند: محمد بن علی حارثی مکی معروف به ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ هـ ق) شخصی صوفی مسلک بود که بسیاری او را به عدم تعادل روانی و رفتاری متهم نموده‌اند^۱ و علمای رجال مثل ابن حجر^۲ و ابن اثیر او را مورد رد و طعن قرار داده‌اند.^۳ و نیز مورخین معروفی چون خطیب بغدادی و ابن کثیر در باره او می‌گویند:

«ابوطالب مکی در کتابش چیزهایی ناپسند با ویژگی‌های زشت ذکر کرده است»^۴ و «کتابی نوشت و آن را قوت القلوب نامید و در آن احادیثی را نقل کرده است که اصلی ندارد»^۵.

اما متن این نقل نیز دارای عیوب و اشکالات عدیده است از جمله :

۱- در متن نقل آمده است امیرمؤمنان(ع) از موضوع زیاده روی امام حسن (ع) [نعوذبالا...] در ازدواج و طلاق زنان دلتنگ بوده اما پس از سخن مرد همدانی خوشحال شد و سؤال این است آیا ناراحتی مولای متقیان از زیاده روی در ازدواج و طلاق بخاطر کراهت شرعی آن بود یا از عکس العمل مردم می‌ترسید؟ با توجه به مطالب مذکور درباره‌ی کراهت و مبعوض بودن طلاق باید شق اول فرض را پذیرفت. در این صورت خوشحالی امام(ع) از چه بوده است؟ می‌توان تصور کرد که امیرمؤمنان(ع) نه نگران حدود الهی بلکه خائف از حرف و حدیث جاری در میان مردم بوده است؟! این تصور بسیار از واقعیت به دور است؟

۲- آیا می‌توان قبول کرد امیرمؤمنان که معیار حق و قسیم بهشت و جهنم و مجسمه عدالت است همداینان را بخاطر اینکه - نعوذبالله - ارضای تمایلات و هوس‌های فرزند او را فراهم می‌آوردند وارد بهشت کنند؟! چنین اباطیلی را به ساحت مقدس امام معصوم نمی‌توان نسبت داد؟

۳- نویسنده در ادامه نقل، از نویسنده و کتابی ناشناخته، روایت می‌کند که تمام این ۳۰۰

۱- رجوع شود به : زندگی حسن بن علی(ع) / ج ۲ / ص ۵۵۶

۲- لسان المیزان / ج ۵ / ص ۳۰۰

۳- لباب الانساب / ج ۳ / ص ۱۷۴، به نقل از: دکتر حسین فریدونی، امام مجتبی(ع) مظلوم نقل و تاریخ / ص ۱۰۶.

۴- بغدادی، تاریخ بغداد / ج ۳ / ص ۸۹

۵- ابن کثیر، البدایه و النهایه / ج ۱۱ / ص ۳۱۹

زن مطلقه در تشییع جنازه امام حسن(ع) آن هم با پای برهنه و مویه کنان و ... شرکت داشته. سؤال این است که:

اولاً- آیا زنی که شوهر سابقش از روی هوا و هوس و زیاده روی در ازدواج! او را طلاق داده باز هم چنان محبتی به او می‌تواند داشته باشد که در تشییع جنازه او با چنان وضعی شرکت کند.

ثانیاً- اگر علی فرض، تعداد انگشت شماری از آن‌ها دارای عواطف و احساسات نا متعارف باشند آیا می‌توان پذیرفت که هر ۳۰۰ نفر آن‌ها چنین بوده‌اند؟

ثالثاً- راوی از کجا فهمیده که این زنان همگی زنان سابق امام(ع) بوده‌اند آیا این‌ها نشان مخصوص با خود حمل می‌کردند؟

رابعاً- آیا هیچ یک از این ۳۰۰ نفر پس از طلاق شوهر نکرده بودند؟ آیا هیچ یک از آنها از دنیا نرفته بودند؟

خامساً- آیا راوی آمار زنان مطلقه‌ی امام (ع) را در دست داشته یا در آن گیرودار تعداد آن‌ها را در مراسم تشییع شمرده است یا با خودشان مصاحبه کرده است؟ در غیر این صورت از میان جمعیت انبوهی که احیاناً در تشییع جنازه سبط اکبر و فرزند پیامبر (ص) و امام معصوم شرکت کرده بودند چگونه ۳۰۰ نفر از زنان مطلقه‌ی امام(ع) را تشخیص داده است.

- برخی از ایرادات و اشکالاتی که در مورد روایات قبلی بر شمردیم بر متن این نقل نیز وارد است. فتأمل!

۳) در پاره‌ای از کتاب‌های تاریخی و غیر تاریخی به تعداد زیاد همسران امام(ع) اشاره یا تصریح شده است از جمله:

- ابن ابی الحدید از مدائنی نقل می‌کند که: [امام] [حسن] (ع) بسیار ازدواج کرد ... زنان حسن بن علی را بر شمردم ۷۰ نفر بودند.^۱
- احمد بن سهل بلخی می‌گوید: او ۲۰۰ همسر (غیر کنیز) گرفته بود.^۲
- از علمای شیعه، علامه حلی نوشته است: حسن بن علی (ع) با ۷۰ زن آزاد ازدواج کرد

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه/ ج ۱۶ / ص ۲۱

۲- مقدسی، البدء و التاریخ/ ج ۵ / ص ۷۴

و ۱۶۰ کنیز را در بقیه‌ی عمرش گرفت.^۱

- کفعمی هم در کتاب مصباح نوشته: تعداد همسران حسن بن علی (ع) غیر از کنیزان ۶۴ تن بود.^۲

می‌بینیم که در این کتاب‌ها تعداد زنان امام حسن (ع) را ۷۰ نفر، ۹۰ نفر، ۲۵۰ نفر و ۳۰۰ نفر نوشته‌اند. موضوعی که در اینجا باید به آن اشاره شود این است که درباره‌ی همه‌ی شخصیت‌های تاریخی صدر اسلام تقریباً اسم و مشخصات زنان و فرزندان آن‌ها در منابع روایی و تاریخی ذکر شده است در صورتی که در منابع مزبور حداکثر زنان امام (ع) که آن‌ها را با اسم معرفی کرده‌اند، حداکثر ۱۲ زن و چند کنیز بوده است.^۳ حتی کسی مثل ابن سعد که امام (ع) را با وصف «مطلق» معرفی کرده، تنها از ۶ زن و ۴ کنیز به عنوان همسران امام (ع) نامبرده است. مدائنی ۱۱ زن و ابن شهر آشوب هم ۹ زن را معرفی نموده است.

حال سؤال این است پس آن ۷۰-۸۰-۲۵۰ و ۳۰۰ نفر دیگر چه کسانی بوده‌اند! آیا می‌توان باور کرد زنی با شخصیتی مانند امام حسن مجتبی (ع) ازدواج کند اما در جامعه‌ی آن روز ناشناخته بماند! در صورتی که زنان و همسران شخصیت‌های بسیار پایین‌تر (از نظر موقعیت اجتماعی) در تاریخ شناخته شده و معروفند.

موضوع مهم دیگر این است که همه‌ی کسانی که در تاریخ به داشتن زنان متعدد و پر تعداد معروفند، به تناسب تعداد همسران، دارای اولاد و فرزندان هستند. این مطلب تقریباً درباره‌ی همه‌ی شخصیت‌های تاریخی صدق می‌کند. فلذا طبیعی است اگر امام (ع) دارای زنان زیاد حتی به تعداد کم‌ترین آن چه که در منابع یاد شده آمده است می‌بود، می‌بایست حضرتش دارای اولاد بسیار پر شماری هم باشند. حتی اگر فرض کنیم امام حسن (ع) دارای ۶۰ زن! [غیر از کنیز ام ولد] بوده‌اند باید تعداد فرزندان آن حضرت با توجه به عرف آن روزگار چند برابر این رقم یعنی حداقل ۲۰۰ تا ۲۵۰ نفر باشند اگر فرض خود را باز هم محدودتر در نظر بگیریم و تعداد فرزندان امام (ع) از هر زن را تنها یک نفر بدانیم باز امام (ع) حداقل می‌بایست دارای ۶۰-۷۰ فرزند فقط از زنان خود - به غیر از کنیزان - بوده باشد، حال آنکه در تمام منابع تاریخی و روایی مورد بحث و سایر منابع معتبر، تنها ۱۶ فرزند برای امام مجتبی (ع) معرفی کرده‌اند که ۴ نفر از آن‌ها از دو یا سه کنیز و بقیه از ۷ یا ۸ نفر از همسران آن حضرت متولد شده‌اند.

۱- العدد القویه به نقل از بحار الانوار/ ج ۴۴ / ص ۱۷۳

۲- همان / ص ۵۲۲

۳- زندگانی حسن بن علی (ع) / ج ۲ / ص ۵۷۰

می‌بینیم قطع نظر از ایرادات و اشکالات سندی و نیز محتوایی وارد بر روایات و منقولات تاریخی، شواهد و قرائن متقن و واقعیت‌های مسلم تاریخی نیز جعلی و ساختگی بودن آن‌ها را به خوبی نشان می‌دهد.

یادآور می‌شود نویسنده‌ی کتاب حدائق الوردیه^۱ تعداد فرزندان امام(ع) را ۲۲ نفر نوشته که باز هم با توجه به تعداد واقعی همسران آن حضرت یعنی حدود ۱۰ زن و کنیز، قابل قبول به نظر می‌رسد و البته هیچ تناسبی با اعداد ساختگی ۶۰-۷۰ و ... ۳۰۰ زن ندارد!

در پایان این بخش نقل و مطلبی دیگر از یک کتاب معروف شیعی در ارتباط با موضوع بحث خالی از لطف نیست تا نشان داده شود که چگونه پاره‌ای از علمای ساده اندیش ما نیز اخباری خلاف واقع و جعلی را بدون تحقیق و بررسی در کتاب‌های خود وارد کرده و نا آگاهانه موجب وهن مذهب و مشوه جلوه دادن چهره امام معصوم شده‌اند:

عماد الدین طبری متوفای سال ۶۸۵ هـ ق در کتاب مشهور خود به نام «کامل بهائی» می‌نویسد: «اسرای ایرانی [را نزد عمر آوردند. درباره‌ی شهر بانو خواست که او خود انتخاب شوهر کند. لذا عده‌ای از بزرگان - در حالی که او بر سر بازار نشسته بود - آمدند و از پیش او گذر کردند هنگامی که علی بن ابیطالب(ع) از نزد او عبور کرد چنین گفت: او بزرگوار است ولی من از حضرت فاطمه شرم می‌کنم. روز دوم آقازاده‌ها را از نظر گذرانند و درباره‌ی حضرت مجتبی(ع) چنین گفت: او شرافتمند است ولی زن بسیار گرفتگی. و درباره‌ی امام حسین(ع) گفت: او شایسته من است. و وقتی همسر امام حسین(ع) شد چند شب بعد امام حسین(ع) به امام حسن(ع) فرمود: این همه زن نگیر، آن زنی که تو دنبالش هستی نصیب من شد. پس از آن که شهر بانو شوی خود را اختیار نمود عمر دستور داد تا ۳ روز شهر را آذین بستی و بعد او را روی استر نشانندگی و در کوچه‌ها گرداندند^۲. »

دروغ بودن این نقل بر هر کسی که اندک تأملی در آن بکند به دلایل متعدد، واضح و آشکار می‌شود و نیازی به بررسی‌های دقیق و فنی نیست، اما برای اینکه عمق فاجعه ناشی از جهالت و سطحی نگری پاره‌ای از دوستان نا آگاه روشن شود به مواردی از این دلایل اشاره می‌شود:

اولاً- اهل تحقیق از مورخین، موضوع همسری شهربانو را افسانه‌ای بی پایه می‌دانند^۳

۱- به نقل: زندگانی حسن بن علی (ع) / ج ۲ / ص ۵۷۱

۲- به نقل از کتاب: امام مجتبی، مظلوم نقل و تاریخ / ص ۱۰۱

۳- نک: سید جعفر شهیدی / زندگی علی بن الحسین(ع) / ص ۱۰-۲۷

ثانیاً - آیا می‌توان پذیرفت شخصیتی آسمانی مانند امیرمؤمنان(ع) همراه با عده‌ای دیگر، همچون مردان هرزه (نعوذبای...) برای ارزیابی و براندازی یک زن، بر سر بازار از مقابل او رژه برود! جهالت کسی باید تا چه حد باشد که چنین مطلبی را به مولای متقیان نسبت دهد!

ثالثاً - فتح ایران در سال ۱۶ هجری روی داد در آن وقت مگر حضرت فاطمه(س) زنده بود تا شهربانو از ایشان شرم کند! از آن گذشته شهربانو، شاهزاده تازه اسیر شده‌ی ایرانی حضرت فاطمه(س) را از کجا می‌شناخت؟!

رابعاً - رسم نمایش و رژه خواستگاران از برابر زن مورد نظر، در کجای تاریخ به عنوان رسم عرب آمده تا این دومی باشد!

خامساً - در روز دوم (هنگام رژه آقازاده‌ها!)، شهربانو امام حسن(ع) را از کجا شناخته بود؟ ضمن اینکه امام حسن(ع) در آن تاریخ ۱۳ ساله و هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند چطور شهربانو می‌گوید او شرافتمند است ولی زن بسیار گرفتگی!!

سادساً - چطور شهربانو امام حسین(ع) را که طفل دوازده ساله بودند به همسری برگزید.

سابعاً - آیا می‌توان آن سخن سخیف را به یک جوان مؤمن و متدین نسبت داد؟ چه رسد به امام حسین(ع)، آن هم خطاب به امام حسن(ع)!

ثامناً - در دوران عمر، که امیرالمؤمنین(ع) و اهل بیت و یاران آنها در انزوا و بایکوت سیاسی بودند چطور سه روز شهر را آذین بستنی! اصولاً آذین بستن شهرها را عرب آن روز اصلاً تجربه نکرده بود!! و بدتر اینکه عروس امیرمؤمنان(ع) را در استر نشانددی! و درکوچه‌ها گرداندندی!! زهی حماقت و بلاهت! مرد بیچاره با عقل معیوب خود به خیالش تعریف و تمجید از اهل بیت می‌کند! و به گمانش با این دروغ‌های شاخدار خدمت به مذهب می‌نماید! براستی جهالت و بلاهت دوستان ضررش از شمشیر دشمنان بسیار بیشتر است!

فصل سوم :

منشاء این روایات و نقل‌های دروغ در تخریب شخصیت امام حسن(ع) کجاست؟ و عامل آن کیست و انگیزه‌ی او چیست؟

آنچه که قبل از ورود به بحث اصلی باید به آن اشاره کرد این مطلب مهم است که این اخبار دروغ درباره‌ی تعداد همسران امام مجتبی و مطلق بودن ایشان - نعوذ با... - ساخته و پرداخته‌ی جاعلان در قرن دوم هجرت و در دوران حکومت عباسیان است. تمام کتاب‌ها و منابعی که در صفحات قبل به آن‌ها استناد شد در قرون دوم و سوم و به بعد نوشته شده‌اند و به ضرس قاطع می‌توان گفت این اخبار در قرن اول و در دوران حیات مبارک امام مجتبی(ع) حتی به صورت یک شایعه دروغ هم در جامعه مطرح نبوده است به چند دلیل:

۱) اگر این موضوع و اخبار دروغ ولو به عنوان یک شایعه در جامعه‌ی آن روزگار مطرح می‌بود معاویه می‌توانست با استفاده از همین یک سوژه‌ی تبلیغاتی و از طریق دستگاه تبلیغاتی قوی ای که در اختیار داشت شخصیت امام مجتبی(ع) را در جامعه ترور و یا تخریب کند بطوری که دیگر مجبور نباشد دست به توطئه‌ی شهادت ایشان بزند. حال آنکه می‌بینیم امام حسن مجتبی(ع) علی‌رغم بی‌مهری و سستی جامعه در همراهی ایشان، همچنان دارای شخصیتی مقدس و ممتاز در جامعه و حتی نزد دشمنان خویش بود به طوری که معاویه چندین بار به عظمت شخصیت و قداست وجود مبارک آن امام اعتراف و اذعان نمود چنان که در نامه‌ای که ابوالفرج اصفهانی نقل می‌کند معاویه به امام(ع) می‌نویسد: تو نزد ما و همه‌ی مردم، به نیکی معروفی و هرگز به گناهی متهم نشده‌ای و زشتی روانداشته‌ای.^۱

و این در شرایطی است که دستگاه تبلیغاتی معاویه روایات جعلی زیادی بر علیه امیرمؤمنان(ع) و حسنین(ع) ساخته که در کتاب‌های تاریخی، برخی از آن‌ها ذکر شده است و اگر چنین موضوعی در خصوص امام حسن(ع) ولو به صورت یک شایعه در جامعه رواج داشت معاویه با دادن شاخ و برگ به آن به تخریب وجهه‌ی امام(ع) همت

۱- اصفهانی، ترجمه مقاتل الطالبین / ص ۷۵

می‌گماشت.

(۲) در اینجا روایتی بسیار مهم که می‌تواند از جهات گوناگون روشنگر بحث ما باشد برای خواننده نکته سنج، نقل می‌کنیم. این روایت تاریخی را ابن ابی الحدید معتزلی (از علمای معروف اهل سنت در قرن هفتم هجری) از کتاب المفاخرات زبیر بن بکار (متوفای ۲۵۶ هـ.ق) نقل کرده است. زبیر بن بکار از خاندان آل زبیر و خود منحرف از اهل بیت (ع) بوده است. لازم به ذکر است که این روایت با تفاوت‌های اندکی در کتاب احتجاج نوشته‌ی احمد بن علی طبرسی از علمای شیعی (در گذشته حدود ۶۲۰ هـ.ق که از معاصران ابن ابی الحدید است) نیز (به نقل بحار الانوار مجلسی^۱) آمده است طبرسی روایت خود را از شعبی و ابو مخنف و یزید ابن ابی حبیب نقل نموده است.

ما بخش‌هایی از این روایت را ذیلاً نقل می‌کنیم آنگاه به چند نکته‌ی مهم اشاره خواهیم کرد.

ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه ذیل خطبه ۸۳ این روایت را چنین نقل می‌نماید:

زبیر بن بکار در کتاب المفاخرات خود می‌گوید: عمرو بن عاص و ولید بن عقبه بن ابی معیط و عتبه بن ابوسفیان و مغیره بن شعبه پیش معاویه جمع شدند و از حسن بن علی (ع) ... بد گفتند آنان به معاویه گفتند: ای امیرالمؤمنین! همانا حسن نام و یاد پدرش را زنده کرده است، سخن می‌گوید، تصدیق می‌کنند، فرمان می‌دهد اطاعت می‌شود و برای او و بر گرد او کفش‌ها از پای در آورده می‌شود و این امور او را از آنچه هست بزرگ‌تر می‌سازد و همواره از او سخنانی برای ما نقل می‌شود که ما را خوش نمی‌آید. معاویه گفت: اینک چه می‌خواهید؟ گفتند پیام بده و احضارش کن تا او را و پدرش رادشنام دهیم و او را توبیخ و سرزنش کنیم به او بگوییم که پدرش عثمان را کشته است و از او اقرار بگیریم و نمی‌تواند چیزی از آن را دگرگون کند یا در آن مورد ما را نکوهش کند. معاویه گفت: من این کار را به مصلحت نمی‌بینم و انجام نخواهم داد. گفتند: ای امیرالمؤمنین تو را سوگند می‌دهیم که این کار را انجام دهی. گفت وای بر شما! این کار را مکنید. به خدا

۱- بحار الانوار / ج ۴۴ / ص ۸۶-۷۰

سوگند من او را هیچگاه پیش خود نشسته ندیده‌ام مگر اینکه از مقام او و خرده گرفتنش بر خود ترسیده‌ام؛ گفتند: در هر حال بفرست و او را احضارش کن! معاویه گفت: اینک که بر خلاف من اصرار می‌ورزید و چیزی جز آنرا نمی‌پذیرید مبادا که سخن سست و بیمار بگویند و بدانید آنان خاندانی هستند که کسی بر ایشان عیب نمی‌گیرد و گرد ننگ بر دامنشان نمی‌نشیند ولی سخت و استوار چون سنگ بگویند و فقط به او بگویند پدرت عثمان را کشته است و خلافت خلفای پیش از خود را خوش نمی‌داشته است.

معاویه کسی پیش ایشان فرستاد و ... چون پیش معاویه رسید معاویه او را ... کنار خود نشاند آن قوم چون جانوران نر، دم جنبانیدند و در خویش احساس قدرت و برتری کردند. معاویه گفت: ای ابا محمد این گروه از فرمان من سر پیچی کردند و به تو پیام دادند و احضارت کردند. حسن(ع) فرمود: سبحان ...! خانه، خانه توست و در آن فرمان تو جاری است. به خدا سوگند، اگر با آنان در آنچه می‌خواهند و در دل دارند موافقت هم کرده باشی من از بیداد گری و از حد گذشتن تو آزر می‌کنم و اگر چنین نباشد و آنان بر تو غلبه کرده باشند من از ضعف و ناتوانی تو آزر می‌کنم. به کدامیک از این دو حالت اقرار و کدامیک را انکار میکنی؟ اگر من شمار ایشان را می‌دانستم به همراه خودم به شمار ایشان از بنی عبدالمطلب می‌آوردم، اینک هم چرا از تو و ایشان وحشتی داشته باشم؟ همانا ولی من خداوند است که صالحان را یاری می‌فرماید. معاویه گفت: من خوش نداشتم ترا فرا خوانم ولی اینان مرا بر این کار واداشتند و به هر حال می‌توانی با انصاف پاسخ من وایشان را بدهی. ما ترا فرا خواندیم تا از تو اقرار بگیریم که عثمان مظلوم کشته شده و پدرت او را کشته است اکنون سخنان ایشان را بشنو و پاسخ بگو و تنهایی تو و اجتماع ایشان ترا از اینکه با تمام زبان و قدرت پاسخ دهی باز ندارد. عمروعاص شروع کرد... و به خرده گیری از علی(ع) پرداخت و از هیچ چیز فروگذاری نکرد و گفت: پدرت به ابوبکر دشنام می‌داد و خلافت او را خوش نمی‌داشت و نخست از بیعت با او خودداری و سرانجام با کراهت با او بیعت کرد، در خون عمر هم شرکت داشت و عثمان را با ظلم و ستم کشت و مدعی خلافتی شد که از آن او نبود. آن گاه از جنگ صفین و فتنه‌ها نام برد و او را سرزنش کرد و کارهای زشت دیگری را هم بر شمرد و به علی(ع) نسبت داد. سپس گفت: ای فرزندان عبدالمطلب، خداوند به این جهت که شما خلیفگان را کشتید و خون‌های حرام را حلال شمردید و کارهای ناروا کردید و بر پادشاهی حرص ورزیدید، پادشاهی را به شما ارزانی نداشت و تو خودت ای حسن! با خود می‌گفتی خلافت به تو

می‌رسد ولی ترا خرد و کفایت این کار نیست و کردار خداوند سبحان را با خود چگونه دیدی؟... اینک ترا فرا خوانده‌ایم تا خود و پدرت را دشنام دهیم، اما پدرت را خداوند خود سزایش داد و کار او را از ما کفایت کرد اما تو هم اکنون اسیر دست ما و در اختیار مایی هر چه بخواهیم درباره‌ات انجام می‌دهیم و اگر ترا بکشیم بر ما گناهی نیست آیا می‌توانی پاسخ ما را بدهی و ما را تکذیب کنی؟...

سپس ولید بن عقبه سخن گفت... : ای بنی هاشم شما دایی‌های عثمان بودید و او ... حق شما را شناخت ... ولی شما نخستین کسانی بودید که بر او رشک بردید و حسد ورزیدید و پدرت با ستم او را کشت ... دیدید که خداوند چگونه خون او را طلب کرد و شما را به این روز انداخت؟...

سپس عتبه بن ابوسفیان گفت: ای حسن، پدرت بدترین فرد قریش برای قریش بود. خونریزترین آنان و قطع کننده‌ترین ایشان در پیوند خویشاوندی و دارای شمشیر و زبان دراز بود. زنده را میکشت و بر مرده عیب می‌گرفت و تو خود از کسانی هستی که عثمان را کشته‌اند و ما ترا در قبال خون او می‌کشیم. اما اینکه امید به خلافت بسته‌ای ترا در آن سهمی نیست. ای بنی هاشم، شما عثمان را کشتید و حق بر این است که تو و برادرت را در قبال خون او بکشیم. اما پدرت را خداوند از او انتقام گرفت

سپس مغیره بن شعبه بر علی دشنام داد و گفت: به خدا سوگند، من بر او در مورد هیچ حکم و قضاوتی که در آن سرکشی و کژی کرده باشد عیب نمی‌گیرم ولی او عثمان را کشته است و همگی سکوت کردند.

در این هنگام حسن بن علی(ع) آغاز سخن کرد: نخست حمد و ثنای خداوند را بر زبان آورد و بر رسول خدا و آل او درود فرستاد. سپس گفت ای معاویه! اینان به من دشنام ندادند بلکه تو مرا دشنام دادی و این کار ناپسند در تو نهفته است و بد اندیشی‌یی است که تو به آن شناخته شده‌ای و خوی زشتی است که بر آن پایداری و ستم تو بر ما و دشمنی تو با محمد(ص) و خاندان اوست. اینک ای معاویه، تو و ایشان گوش فرا دهید و بشنوید درباره‌ی تو و آن‌ها چیزی خواهیم گفت که به مراتب کمتر از آن است که در شما نهفته و سرشته است.

ای گروه شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا نمی‌دانید آن کسی را که امروز دشنام

دادید بر هر دو قبله نماز گزارده است درحالی که تو ای معاویه برآن دو قبله کافر بوده‌ای و آنرا گمراهی می‌پنداشتی و با گمراهی لات و عزی را می‌پرستیدی!... آیا نمی‌دانید که او نخستین کسی است که ایمان آورد و حال آنکه ای معاویه، تو و پدرت از کسانی بودید که [با اعطای مال] دل‌های‌تان را بدست می‌آوردند و کفر خود را پوشیده می‌داشتید و تظاهر به اسلام می‌کردید... مگر نمی‌دانید که در جنگ بدر او پرچمدار پیامبر(ص) بود و حال آنکه رایت مشرکان با معاویه و پدرش بود و در جنگ‌های دیگر هم همینطور!

... ای معاویه تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا آن روز را به یاد داری که پدرت سوار بر شتر سرخ مویی آمد، تو شتر را می‌رانیدی و همین برادرت عتبه آنرا می‌کشید و همینکه پیامبر(ص) شما را دید فرمود: خداوندا، شتر سوار و شتر ران و آنرا که شتر را می‌کشد لعنت فرمای!... ای معاویه ... پیامبر(ص) بر تو نفرین فرمود که تا هنگام مرگ همواره گرسنه بمانی! و ای گروه شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا نمی‌دانید که پیامبر(ص) ابوسفیان را در هفت مورد لعن و نفرین فرموده است که نمی‌توانید آن را رد کنید: [سپس آن‌ها را بر می‌شمارد] اینها ای معاویه برای تو و پاسخ تو بود.

اما تو ای پسر عاص، آغاز کار و نطفه تو میان چند کس مشترک است. مادرت تو را با زناکاری و رابطه نامشروع زایید، چهار تن از قریش درباره‌ی اینکه کدامیک پدر تو هستند با یکدیگر به محاکمه پرداختند و سر انجام قصاب قریش که نسب او از همه پست‌تر و منصبش از همه فروتر بود در مورد تو بر دیگران غلبه کرد. سپس پدرت برخاست و گفت: من محمد ابتر را دشنام و ناسزا می‌دهم و خداوند درباره‌ی او آنچه را که لازم بود نازل فرمود. و تو در همه‌ی موارد با رسول خدا (ص) جنگ کردی و در مکه ایشان را هجو گفتی و آزار دادی و تمام مکر خود را در مورد او اعمال کردی و از همگان او را بیشتر تکذیب می‌کردی و با او دشمنی می‌ورزیدی ... اما آنچه درباره‌ی کار عثمان گفتی، این تو بودی که دنیا را برای او به آتش کشیدی... و سپس خود را به معاویه چسباندی و دین خود را به دنیای او فروختی و ما تو را در مورد دوستی و دشمنی ات سرزنش نمی‌کنیم ...

اما تو ای ولید، به خدا سوگند من تو را درباره‌ی کینه و دشمنی با علی ملامت نمی‌کنم زیرا او تو را در مورد باده نوشی هشتاد تازیانه زده است و پدرت را در حضور رسول خدا (ص) گردن زده است و تو کسی هستی که خداوند او را فاسق نامیده و علی را

مؤمن نام نهاده است^۱....

اما تو ای عتبه! خردمندی نیستی که پاسخت گویم و عاقلی نیستی که با تو گفتگو و عتاب کنم و تو را نه خیری است که به آن امید توان بست و نه شری که از آن بیم توان کرد، عقل تو و عقل کنیزت یکسان است و بر فرض که در حضور جمع، علی را دشنام دهی دشنامت او را زبانی نمی‌رساند. اما اینکه مرا به کشتن تهدید می‌کنی ای کاش آن مرد ریش دراز را هنگامی که در بستر خود یافتی می‌کشتی!!!] آیا از این ابیات نصر بن حجاج که درباره‌ی تو سروده آزر نمی‌کنی!

«ای مردان، وای از این پیشامد روزگار و ننگی که ابوسفیان را زبون ساخته است! به من خبر رسیده که مرد تبه‌کار فرومایه‌یی از قبیله لحيان به عروس عتبه خیانت ورزیده است.»

و پس از این دیگر به خود اجازه نمی‌دهم بیشتر درباره‌ی او سخن بگویم. چگونه ممکن است کسی از شمشیر تو بترسد و حال آنکه کسی را که تو را سخت رسوا نمود نکشتی؟! و چگونه تو را در مورد کینه‌ات نسبت به علی سرزنش کنم در حالی که دایی تو، ولید را در جنگ تن به تن روز بدرکشته است و با حمزه در کشتن جد تو عتبه شرکت داشته و برادرت حنظله را هم همان جا کشته است.

اما تو ای مغیره! هرگز شایسته نیستی که در این گفتگو و نظیر آن وارد شوی. داستان تو داستان پشه‌یی است که به درخت خرما گفت: مواظب خودت باش که می‌خواهم از شاخ تو پرواز کنم! درخت خرما گفت: مگر من متوجه نشستن تو بر خود شده‌ام تا اینکه بدانم که از روی من خواهی پریدی؟! و به خدا سوگند ما هرگز توجهی به ستیز و دشمنی تو با خود نکرده‌ایم و چون از آن آگاه شویم اندوهگین نمی‌شویم و سخن تو بر ما دشوار نیست. همانا حد زنا بر طبق حکم خدا بر تو ثابت است و عمر اجرای آن حق را در مورد تو معطل ساخت و خداوند از او در آن باره بازخواست می‌کند. اما افتخار شما بر ما به امارت خودتان. همانا خداوند متعال فرموده است: «و چون بخواهیم دهی را هلاک گردانیم ناز پروردگانش را فرمان [به اطاعت] می‌دهیم، آنان تباهی بار می‌آورند پس عذاب آنان صدق آید و آنرا زیر و رو می‌کنیم زیر و رو کردنی^۲.»

آن گاه حسن(ع) برخاست و جامه‌ی خویش را تکان داد و برگشت. عمر وعاص جامه‌ی او را گرفت و به معاویه گفت: ای امیرالمؤمنین! شاهدگفتارش در مورد من بودی که مادرم را به

۱- اشاره به: سوره سجده آیه ۱۸ و سوره حجرات بخشی از آیه ۷

۲- سوره بنی اسرائیل آیه ۱۶۹

زنا متهم کرد و من می‌خواهم درباره‌ی او حد تهمت زدن اجرا شود. معاویه به عمرو عاص گفت: رهایش کن! خدایت پاداش ندهد! عمرو او را رها کرد. آن گاه معاویه گفت: به شما خبر دادم که او از کسانی است که معارضه با او ممکن نیست و شما را از دشنام دادن به او بازداشتیم. فرمان مرا نپذیرفتید به خدا سوگند، از جای خود بر نخاست تا آنکه خانه را بر من تاریک ساخت. برخیزید از پیش من بروید که خداوند رسوایتان ساخت...^۱

سلام و صلوات خداوند بر تو ای مظهر اسماء و صفات حضرت حق و آئینه‌ی تمام نمای غیرت الهی، ای شجاع‌ترین و دلیرترین و حکیم‌ترین سردار سرفراز جبهه‌ی حق در روزگار خود، درود بر تو ای امام برحق، که اینگونه یک تنه در برابر سران کفر و نفاق با شمشیر حکمت و بیان از مظلومیت پدر مظلوم و دین جد خود و حق و حقیقت دفاع کردی و این چنین خصم زبون را وادار به پذیرش شکست و رسوایی نمودی. و ننگ و نفرت بر قلم‌ها و زبان‌هایی که با تحریف و تهمت و دروغ خواستند چهره‌ی خورشیدگون تو را ملکوک و مشوه جلوه دهند و افسوس و صد افسوس! بر دوستان نا آگاهی که جاهلانه آن دروغ‌ها و تهمت‌ها و تحریف‌ها را به حریم مقدس تو نسبت دادند و ...

و اما به ادامه بحث خود باز می‌گردیم. به راستی صدها نکته‌ی سراسر حکمت و حقیقت در جمله جمله‌ی فرمایشات امام(ع) در برابر سران کفر و نفاق وجود دارد. فرمایشات کوبنده و رسوا کننده‌ی ظالمین که در عین حال حاوی مطالب ژرف و عمیق در تحلیل مهم‌ترین جریان‌های سیاسی و روزگار پس از رحلت پیامبر(ص) است و امام(ع) با شمشیر بیان آن‌ها را بر چهره‌ی دژم و نفرت انگیز خصم می‌کوبد. افسوس که ما در این فرصت، مجال واکاوی و تفسیر و تحلیل این بیانات گهربار را نداریم و تنها به بررسی چند نکته‌ی مرتبط با موضوع این رساله می‌پردازیم.

اول- این روایت تاریخی که به لحاظ راویان آن هیچ تردیدی در صحت آن نمی‌توان داشت موقعیت ممتاز و شخصیت برجسته و مورد تقدیس و احترام امام(ع) در جامعه‌ی آن روز را به خوبی روشن می‌کند. بطوریکه دشمن اعتراف می‌کند که: «حسن نام و یاد پدرش را زنده کرده... سخن می‌گوید تصدیق می‌کنند فرمان می‌دهد اطاعت می‌شود...» حال سؤال این است آیا می‌توان باور کرد کسی را که در یک روز چهار زن می‌گیرد و چهار زن دیگر طلاق می‌دهد و در حدود ۳۰ سال از عمر خود- از ابتدای جوانی تا شهادت- بیش از ۳۰۰ زن گرفته و پدرش بالای منبر این کار او را- نعوذبالله- تقبیح کرده است، بتواند چنین شخصیت والایی را در جامعه

۱- رک: جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/ دکتر محمود دامغانی/ ج ۳/ ص ۳۰۴

کسب کند به طوری که علیرغم سلطه‌ی سنگین دستگاه تبلیغاتی بنی امیه، نام پدر خود را زنده کند؟ و... چنین چیزی محال است!

دوم- اگر نعوذبالله امام(ع) فردی است که اغلب عمر خود را با زنان به سر کرده است چرا معاویه نمی‌تواند نه تنها بر او خرده بگیرد بلکه اصولاً از مواجهه‌ی خصمانه با امام(ع) خوف دارد؟! آیا معاویه نمی‌توانست همین موضوع را به عنوان عیب و ایراد بر امام مطرح کند و شاهد بیاورد که: تو کسی هستی که پدرت بالای منبر از این کار تو ابراز انزجار و ناراحتی کرد؟! بلکه برعکس شخصی مثل معاویه اعتراف می‌کند که «آنان خاندانی هستند که گرد ننگ بر دامنشان نمی‌نشیند» به واقع حتی اگر می‌توانستند شایعه‌ای دروغ درباره‌ی امام(ع) در جامعه آن روز بسازند این کار را می‌کردند و در مجلس، همان را به عنوان عیب و ایراد عنوان می‌نمودند و این نشان می‌دهد که این دروغ بزرگ حتی به عنوان یک شایعه‌ی بی اساس نیز در آن روزگار مطرح نبوده است.

آری! می‌بینیم امام(ع) علیرغم تنهایی در مجلس، با بیان رسوایی‌های خانوادگی و اخلاقی و رذالت‌های نسبی و بی‌غیرتی و بی‌شرافتی سران کفر و نفاق، چنان عرصه را بر آنها تنگ می‌کند که راهی جز پذیرش ذلت و پستی، پیش روی خود نمی‌یابند. در این شرایط آیا کسی مثل عمر وعاص و مغیره بن شعبه که از شیاطین و سیاستان عرب به شمار می‌آمدند نمی‌توانستند در پاسخ امام(ع) بگویند: تو نیز کسی هستی که کارت ازدواج و طلاق زنان است بطوریکه پدرت بالای منبر از مردم برای جلوگیری از این زیاده روی‌های تو، استمداد کرد؟ و این عیب و ایرادی بزرگ هم بر امیرالمؤمنین(ع) و هم بر امام مجتبی(ع) بود (نستجیربالله) پس چرا هیچ نگفتند علیرغم اینکه چندین دروغ دیگر مثل قتل عثمان را به هر دو امام(ع) نسبت دادند! و چرا به امام(ع) نگفتند تو که سروکارت معاشرت با زنان است لایق خلافت نبودی؟! آری همه‌ی این دلایل‌ها روشن و متقن دیگری است که این اتهامات دروغین در آن روزگار حتی به عنوان یک شایعه نیز مطرح نبوده است.

سوم- بدون تردید هر کسی که این روایت را بخواند و اندک آگاهی از جو خفقان و رعب و وحشت ناشی از حکومت معاویه و همچنین شناخت مختصری از جنایت پیشگی و شقاوت شخص معاویه و همپالگی‌های او که در جلسه حاضر بودند، داشته باشد بدون تأمل و درنگ امام بزرگوار را در این رویارویی و محاجّه با سران کفر در اوج شجاعت و شهامت خواهد یافت. چه کسی می‌تواند انکار کند که ابراز چنین دلیری و جرأت در چنان شرایطی، بسیار برتر و دشوارتر و خطرناکتر و درعین حال با ارزش‌تر از مواجهه با دشمن در میدان نبرد است چنانکه پیامبر(ص) فرمود: افضل الجهاد کلمه حق عند امام جائز، قطع نظر از مقام عصمت و امامت امام

مجتبی(ع)، آیا کسی که اغلب روزها و اکثر اوقات زندگی او مصروف معاشرت با زنان و ازدواج و طلاق آنان شود می‌تواند دارای چنین اوصاف والایی باشد؟ آیا تاریخ چنین موردی را نشان داده است؟! چنین نیست! همچنانکه اوج ایمان و اخلاص و عمق حکمت و درایت و نهایت شجاعت و شهامت از جمله جمله فرمایشات امام(ع) در این روایت نمایان است.

حال به بررسی پاسخ یک پرسش مهم دیگر می‌پردازیم. پرسشی که پاسخ به آن، مبین و روشنگر تمام مطالب پیش گفته در این رساله خواهد بود. سؤال این است: منشاء و بانی این تبلیغات سوء و مطالب دروغ و بی اساس چیست و کیست؟ و علت و انگیزه‌ی این همه تهمت و افتراء و جسارت به ساحت مقدس امام(ع) چه بوده است.

برای پاسخ به این سؤال لازم است نگاه مختصری به مقطع تاریخی جعل این روایات کذب، یعنی نیمه اول قرن دوم هجری بیفکنیم. می‌دانیم که نوادگان عباس عموی پیامبر(ص) در اواخر حکومت امویان که پایه‌های سلطنت بنی امیه را لرزان دیده و جامعه را به خاطر ظلم و ستم و فساد حکومت بنی مروان آماده شورش و انقلاب بر علیه سلطنت حاکم یافتند و نیز تمایلات عمومی را در برخی مناطق مسلمان نشین (به خصوص ایرانیان) نسبت به خاندان پیامبر(ص) احساس نمودند، فرصت طلبانه با سوء استفاده از وابستگی جد خود به پیامبر(ص) و نیز بدون اینکه خود را به عنوان حاکم آینده معرفی نمایند و بخصوص با توجه به اینکه امام محمد باقر(ع) و امام صادق(ع) در شرایط آن روزگار مصلحت را در انقلاب علیه حکومت بنی امیه و بدست گیری قدرت سیاسی نمی‌دیدند، با شعار فریبکارانه‌ی «الرضا من آل محمد(ص)» بر موج نارضایتی عمومی علیه بنی امیه سوار شده و قیام و انقلاب علیه حکومت را آغاز کردند. در این خیزش که با اقبال عمومی (بخصوص ایرانیان) مواجه شد یکی از نوادگان امام حسن(ع) به نام عبدالله بن حسن بن معروف به عبدا... محض همراه با دو فرزند خود محمد و ابراهیم به همراه تعداد زیادی از نوادگان و احفاد بنی هاشم و امام حسن(ع) در برنامه ریزی و هدایت انقلاب و شورش علیه حکومت بنی امیه به همکاری با بنی عباس پرداختند. این در حالی بود که امام صادق(ع) ضمن پیش بینی آینده و اخبار از کشته شدن آنها و بی نتیجه بودن اقداماتشان، مکرراً آنها را از همکاری با بنی عباس و قیام مسلحانه علیه حکومت بازداشتی بود.^۱ اولاد امام حسن(ع) که در تاریخ به سادات حسنی معروفند گمان می‌کردند با توجه به موقعیت ممتاز اهل بیت(ع) نزد مردم، حکومت پس از بنی امیه به آنها خواهد رسید اما بنی عباس چنین قصدی نداشتند و چنین نیز نکردند. فلذا وقتی سفاح اولین خلیفه‌ی عباسی

۱- نک: شیخ مفید/ الارشاد/ ج ۲ / ص ۱۹۰

در ۱۳ ربیع الثانی سال ۱۳۲ هـ ق حکومت را به دست گرفت، در اولین خطبه‌ی خود در کوفه اعلان کرد که « خلافت جدید، عباسی و مخصوص خاندان عباس است و عباسی خواهد ماند و هیچکس در آن حقی ندارد» پر واضح بود که منظور او از « هیچکس»، بنی الحسن (ع) بودند که نقش مهم و اساسی در پیروزی آنها بر بنی امیه ایفا کرده بودند.

در این زمان بود که عبدا... بن حسن و دو پسر و یاران او دریافتند که فریب خورده‌اند بخصوص مشاهده کردند که حکومت عباسیان در ظلم و ستم و فساد هیچ کم و کسری از حکومت بنی امیه ندارد فلذا اقدام به قیام علیه عباسیان نمودند که خود داستان مفصلی دارد. حکام جور بنی عباس که میزان نفوذ معنوی سادات حسنی را (بخاطر پاکی و انتساب به اهل بیت (ع)) در میان مردم می‌دانستند، تصمیم به سرکوب و نابودی آنها گرفته و در این کار جنایت را از حد گذراندند که گوشه‌ای از این شقاوت‌ها در تاریخ ثبت شده است.

پس از مرگ سفاح، برادرش منصور معروف به دوانقی در سال ۱۳۶ هـ ق به خلافت رسید. منصور بسیار سخت‌تر و وحشیانه‌تر از برادر، به سرکوب بنی الحسن (ع) پرداخت. او در سال ۱۴۴ هـ ق هنگام بازگشت از مکه، عبدا... بن حسن و تعداد زیادی از کسان و یاران او را دستگیر و تحت شکنجه قرار داد تا محل اختفای پسرانش محمد و ابراهیم را بگوید چون موفق به این کار نشد جز چند نفر همه را در زندان و زیر شکنجه وحشیانه به شهادت رساند.^۱ معهذنا فرزندان عبدا... بن حسن به فعالیت خود بر علیه منصور و حکومت عباسیان افزودند. مسعودی در این باره می‌نویسد « سال ۱۴۵ محمد بن عبدا... بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی ا... عنهم در مدینه ظهور کرده و در بیشتر شهرها با او بیعت کرده بودند و از فرط زهد و عبادت لقب نفس زکیه داشت... » فرزندان عبدا... عرصه را بر حکام جنایت پیشه بنی عباس تنگ کردند بطوریکه نزدیک بود طومار حکومت آنان درهم پیچیده شود. منصور ناچار شد علاوه بر مقابله‌ی نظامی و برخورد فیزیکی با بنی الحسن (ع) به ترور شخصیتی آنها دست یازد تا بلکه پایگاه مردمی آنها را از بین ببرد. لذا پس از زندانی کردن عبدا... بن حسن در سال ۱۴۵ و در حالیکه سخت نگران قیام قدرتمند دو پسر عبدا... بود دست به یک ترفند تبلیغاتی مشتمل بر دروغ و افترا بر خاندان پیامبر (ع) بخصوص امیرمؤمنان (ع) و امام حسن (ع) زد. طبیعی بود که به لحاظ حضور نوادگان امام حسن (ع) در صحنه‌ی مبارزه بر علیه او، لبه‌ی تیغ این تبلیغات متوجه امام حسن (ع) باشد. مسعودی در مروج الذهب و طبری در تاریخ خود سخنرانی منصور در این مقطع تاریخی را با اندک تفاوتی آورده‌اند که گویا پروژه برساختن روایات دروغ و جعل

۱- رک : مسعودی، ترجمه مروج الذهب/ ج ۲ / ص ۳۰۲

اخبار بر علیه امام(ع) از همین جا کلید خورده است. روایت چنین است:

«... ما پسران خاندان ابوطالب را با خلافت واگذاشتیم و به خدایی که جز او خدایی نیست در این کار با آنها نه کم و نه زیاد معارضه نکردیم. علی بن ابی طالب به خلافت رسید و گرفتار شد و حکمین به زیانش رأی دادند. مردم از دور او پراکنده شدند و میانشان اختلاف افتاد تا این که شیعیان و یاران و اصحاب و نزدیک‌ترین کسان و افراد مورد اعتمادش بر وی شوریدند و او را کشتند. پس از وی حسن بن علی به خلافت رسید. به خدا قسم او مرد این کار نبود. مال‌ها به او عرضه شد که پذیرفت.

معاویه پنهانی برایش پیغام داد که خلافت پس از خود، بدو واگذار خواهد کرد اما فریباش داد، او به ناچار از خلافت کناره گرفت و آن را به معاویه واگذار کرد. حسن هم به زنان روی آورد. یک روز زنی می‌گرفت و روز دیگر طلاقش می‌داد و چنین بود تا آن که در بستر جان سپرد.^۱»

می‌بینیم منصور این جنایت پیشه عباسی در این گفتار خود چندین دروغ و تهمت و افترا به هم بافته است:

اول- اینکه گویا جد او عباس که تا چند سال قبل از رحلت پیامبر(ص) مشغول نزول خواری در مکه بود و در سال‌های آخر عمر شریف پیامبر(ص) ایمان آورد جزو نامزدهای حکومت پس از پیامبر(ص) بوده، اما مرحمت کرده و از آن چشم پوشیده است!

دوم- اینکه منصور دروغ پرداز می‌داند که امیرالمؤمنین(ع) نه حکمیت را قبول داشت و نه حکمین را، بلکه هر دو را خوارج بر او تحمیل کردند.

سوم- اینکه یاران و اصحاب واقعی امیرالمؤمنین(ع) بر او نشوریدند بلکه این خوارج آلت دست معاویه بودند که در برابر امام ایستادند و قاتل ایشان نیز از این گروه منحرف و شقی بود.

چهارم- اینکه معاویه نه پنهانی بلکه در قرار داد متارکه جنگ، به خلافت امام حسن(ع) پس از خود تعهد کرده و ذیل آنرا امضاء کرده بود.

پنجم- اینکه منصور جنایتکار می‌دانست که امام حسن(ع) به مرگ طبیعی وفات نفرمود بلکه با دسیسه معاویه و با زهر ارسالی او مسموم و به شهادت رسید. و بالاخره،

۱- مروج الذهب / همان و طبری، تاریخ طبری / ج ۸ / ص ۹۲-۹۳.

ششم- اینکه این اولین بار است که تهمت روی آوری امام حسن(ع) به زنان و ... توسط منصور مطرح می‌شود تا سایر دروغ‌های او را توجیه نماید. و سپس همین ادعای کذب توسط ایادی و قلم بدست‌های مزدور دربار عباسی ساخته و پرداخته شده و با آب و تاب و شاخ برگ به کتاب‌های روایی و تاریخ راه می‌یابد. قلم بدستانی که صاحب پست و مقام در حکومت عباسی بوده و یا از فضولات اموال حاصل از ستم آن‌ها ارتزاق می‌کردند که از جمله‌ی آن‌ها: محمد بن عمر واقدی، قاضی عباسیان، یا مدائنی، مداح و جیره خوار بنی امیه و یا یحیی بن ابی العلاء، جاعل معروف حدیث و ... هستند که با برخورداری از فضای تبلیغی بوجود آمده توسط منصور بر علیه بنی الحسن(ع)، دست به جعل روایات بر علیه جد آن‌ها امام حسن(ع) زدند تا در راستای سیاست تبلیغی حکومت جبار از محبوبیت و قدرت و موقعیت خاندان امام حسن(ع) در جامعه بکاهند و پر واضح است که در این مسیر مورد حمایت حکومت نیز واقع شده و به نان و آبی هم رسیدند!

نتیجه و جمع بندی :

حکومت‌های ستمگر و حکمرانان جور، شاید از آغاز شکل‌گیری قدرت سازمان یافته‌ای به نام دولت و حکومت، در مقابله با اشخاص و شخصیت‌هایی که در برابر ظلم و استبداد و زورگویی آن‌ها، بخصوص زمانی که مخالفین، از وجاهت اجتماعی و پایگاه مردمی برخوردار بوده و توده مردم حتی زمانی که از ترس جان و مال خود از حمایت آشکار و علنی آن‌ها خودداری ورزیده، اما به لحاظ اعتقاد به تقدس و پاکی رهبران مخالف حکومت، دل درگرو آن‌ها داشتند، اکتفا به برخورد فیزیکی و حتی شکنجه و شهادت آنان نکرده بلکه با استفاده از دستگاه تبلیغاتی قوی که از پشتوانه سیاسی و مالی حکومت برخوردار بود اقدام به ترور شخصیت و تخریب وجهه‌ی رهبران مخالف خود از طریق ایراد تهمت و افتراء و نسبت دادن کارهای زشتی که جامعه به آن حساسیت معناداری داشت، می‌نمودند و این تبلیغات هر زمان متناسب با ارزش‌ها و هنجارها و باورهای جامعه و هماهنگ با میزان رشد فکری و درجه آگاهی توده‌ی مردم عملی می‌شد از همین روست که می‌بینیم معاویه در راستای رسیدن به این هدف، امیرالمؤمنین(ع) را متهم به قتل عثمان می‌کند حال آنکه تمام دلائل و شواهد تاریخی غیر قابل تردید و انکار، حاکی از آن است که خود معاویه بطور غیر مستقیم، و هم پیمانان او یعنی طلحه و زبیر مستقیماً در قتل عثمان دخالت و شرکت داشتند، همچنین است که از طریق مزدوران قلم بدست و سرسپردگان دستگاه تبلیغاتی خود مثل سمره بن جندب روایت جعل می‌کردند که آیه‌ی ۲۰۴ سوره‌ی بقره که درباره مردی منافق نازل شده، در خصوص امیرالمؤمنین(ع) فرود آمده است و یا در شام که مردمان‌اش در آن روز گار آشنایی چندانی با اصحاب

پیامبر(ص) و شخصیت‌های درجه اول نداشتند تبلیغ و شایع می‌کردند که امیرمؤمنان اصلاً نماز نمی‌خواند! و اینگونه به خیال خام خود می‌خواستند ضمن استتار فساد و هرزه‌گی‌ها و جنایت‌های خود چهره نورانی امیرمؤمنان(ع) را که وجود مقدسش حتی پس از شهادت، همچون بدر کامل در شب‌های ظلمانی حکومت اموی، راهگشای حق طلبان و آزادگان بود، مشوه و ملکوک جلوه دهند و البته چاره‌ای جز این نداشتند. و این روال و رویه همچنان ادامه داشت تا بدان جا که سب امیرمؤمنان(ع) به عنوان عملی مستحب در تمام منابر و مساجد سرزمینهای اسلامی تا پایان حکومت بنی امیه مرسوم و مندوب شمرده می‌شد. تا اینکه نوبت به عباسیان رسید که خلفای آن‌ها همچون سقّاح و منصور در پلشتی و فساد و تباهی و ظلم و جنایت هیچ کم و کسری از بنی امیه نیاوردند و در مقابل این‌ها بنی الحسن(ع) و در رأس آن‌ها عبدا... بن الحسن مثنی و پسرانش محمد، (معروف به نفس زکیه) و ابراهیم در پاکی و زهد و بی‌رغبتی به زخارف دنیا زبازد خاص و عام بودند و همین پاکی و قداست و زهد و بی‌اعتنایی به دنیا در برابر فساد و فسق و فجور شخصی مثل منصور دوانقی، توده‌ی مردم را به سوی سادات حسنی سوق می‌داد، بطوریکه نزدیک بود منجر به سرنگونی حکومت نوپای عباسیان گردد. در این شرایط قتل و شکنجه و زندان نمی‌توانست خشم و نفرت مردم را از حکومت و تمایل قلبی آن‌ها را به بنی الحسن فرو نشاند. فلذا منصور و دستگاه تبلیغی بنی العباس، مجبور به ایجاد جبهه‌ی تبلیغی قوی بر علیه سادات حسنی می‌شدند و چون نمی‌توانستند آلودگی به دنیا و زخارف آن را به خود بنی الحسن(ع) نسبت دهند (زیرا مردم زندگی آنها را مقابل چشمان خود داشتند) لذا مجبور می‌شوند لبه‌ی تیز تبلیغات مسموم حکومت را متوجه جد بزرگوار آن‌ها نمایند. یعنی همان شخصیت عظیمی که بنی الحسن در جامعه با افتخار، خود را وابسته به او به عنوان سبط اکبر و یکی از دو سید جوانان بهشت معرفی می‌کردند، منصور می‌خواست به جامعه بفهماند این‌ها که امروز ادعای زهد و تقوی می‌کنند فرزندان کسی هستند که - نعوذ با... - زندگی خود را در معاشرت با زنان سپری کرده است و با این حال اینان به چنان پدر و جدّی می‌بالند! و چنین بود که با آغاز این دسیسه، روایت‌های سراسر دروغ و کذب توسط ایادی حکومت ساخته شد و در حجمی وسیع به کتاب‌ها راه یافت و متأسفانه در مواردی دوستان نا آگاه با بی‌دقتی و عدم تأمل و تحقیق مفتون این فتنه شدند و بعضاً این مجعولات را در کتاب‌های خود آوردند و سپس با مطالب سبک و خنک به توجیه آن پرداختند و این ظلمی مضاعف بر آن امام مظلوم بود.

و اما امام حسن مجتبی(ع) دارای مقام عصمت و از پنج تن آل عبا است که خداوند در قرآن کریم اعلام فرموده که از هر گونه رجس و پلیدی به دور است. امام بزرگوار بدون شک در

روزگار امامت، پارساترین و زاهدترین و کاملترین انسان از لحاظ فضایل انسانی بوده است. امام حسن(ع) دارای چنان مقام معنوی و جایگاه رفیعی در نظام خلقت است که ده سال امام و مقتدای کسی چون سالار شهیدان حضرت ابا عبدا...الحسین(ع) بوده است! امام بزرگوار سراسر عمر شریف خود را در عبادت و جهاد و خدمت به خلق گذرانده است! کدام انسانی است که اندک بهره‌ای از عقل و انصاف داشته باشد و در تاریخ (حتی نوشته شده توسط منحرفین از اهل بیت) بخواند که این امام همام در عمر شریف خود که فقط ۴۷ سال بود ۲۵ بار به زیارت خانه‌ی خدا رفت که اکثر این سفرها با پای پیاده بود (و طبعاً این مسافرت‌ها ماه‌ها طول می‌کشید) آن وقت چگونه از خود سؤال نخواهد کرد که این امام بزرگوار کی و چه زمانی و کجا فرصت داشت که به ازدواج با زنان و طلاق آن‌ها پردازد؟!

هیئات! هیئات! که انسان عاقل و منصفی این خزعلات را باور کند!

هیئات! هیئات! که دشمنان اهل بیت(ع) و جبهه‌ی باطل بتوانند فضائل و مکارم انسان کامل و امام برحقّی همچون امام مجتبی(ع) را که وجود مقدّسش همچون خورشید، پرتو افکن جهان انسانیت است با چنین ترّهات و روش‌های رسوایی، بیوشانند.

در پایان، این نوشته را به کلامی از آن امام همام متبرک کرده و از اینکه ناچیزی چون راقم این سطور به خود جرأت می‌دهد در دفاع از مظلومیت آن امام برگزیده قلم بر کاغذ نهد خاضعانه عذر تقصیر به پیشگاه دومین ستاره فروزان امامت، تقدیم نموده و سر بر آستان بلندش می‌ساید.

امام(ع) به جناده ازدی فرمود:

برای سفر آخرت، آماده شو و توشه‌ات را پیش از فرا رسیدن اجل، تهیه کن. بدان که تو در طلب دنیایی و مرگ به دنبال توست... اگر تو از اموال دنیا، بیش از آن چه احتیاج داری، گردآوری و نگه داری، تنها خزانه دار دیگران خواهی بود.

باز در جایی دیگر به شخص مزبور می‌فرماید:

بدان که حلال دنیا، حسابرسی خواهد شد و در حرام آن، کیفر خواهد بود و دارایی‌های شبهه ناکش سرزنش در پی دارد. بنابراین دنیا را به منزله‌ی مرداری به حساب آور و از آن، به اندازه‌ی نیازت بگیر؛ در این صورت، اگر آن چه مصرف کرده‌ای، حلال باشد، تو از بی رغبتی به آن، زیانی نبرده‌ای و اگر حرام بود گناه سنگینی بر تو نیست زیرا به قدر نیاز از مردار استفاده

کرده ای...^۱.

آری چنین سخنان گهربار و سراسر حکمت و موعظه را، کسی می‌تواند بر زبان آورد که خود در اوج زهد و تقوا و بی‌رغبتی به دنیا باشد و الا معلوم است که شنوندگان این جملات چه عکس‌العمل و واکنشی از خود نشان خواهند داد.

اللهم صلّ على الحسن بن سيّد النبيّين و وصيّ امير المؤمنين، السلام عليك يا بن رسول الله، السلام عليك يا بن سيد الوصيين، اشهد أنّك يا بن امير المؤمنين أمين الله و ابن امينه، عشت مظلوماً و مضيت شهيدا و أشهدانك الامام الزكيّ الهادي، اللهم صلّ عليه، و بلغ روحه و جسده عنّي في هذه الساعة أفضل التّحيّة و السلام.^۲

والسلام



۱- بحار الانوار/ ج ۴۴ / ص ۱۳۸

۲- مفاتيح نوین/ صلوات بر امام حسن (ع) / ص ۵۶۴.

بنام خدا

سؤال دوم:

« در خصوص آیه‌ی ۵۲ سوره احزاب تفسیری خواندم که: " با این حکم فشار قبایل عرب را در اختیار همسر از آنان از تو برداشتیم" با توجه به مطالبی که در خصوص زندگی ایشان گفته و نوشته شده است موضوع موجه بودن ازدواج‌های متعدد پیامبر روشن می‌گردد. تفسیر فوق نیز به همین امر تأکید دارد. لیکن جمله هر چند زیبایی آن‌ها برای تو مورد پسند افتد با توجه به نیت پیامبر(ص) برای من ایجاد سؤال می‌نماید.»

پاسخ:

در ارتباط با سؤال مطروحه در خصوص جمله‌ای از آیه‌ی شریفه ۵۲ سوره احزاب آنجا که می‌فرماید: « ولو أعجبك حسنهنَّ » مطالبی که به ذهن اینجانب می‌رسد بشرح ذیل است:

تردیدی وجود ندارد که انگیزه‌ی اصلی و اولی پیامبر(ص) در تمام ازدواج‌های خود عبارت بود از « لحاظ و رعایت مصالح اسلام و مسلمین»، و سایر امور و عوامل از جمله موضوع زیبایی یا سایر جذابیت‌های مادی و فردی اگر هم مورد توجه پیامبر اکرم(ص) مانند هر انسان دیگری بوده است یقیناً از اولویت برخوردار نبوده و شاید به دلیل ذیل الذکر بتوان گفت در این رابطه اصل مصلحت اسلام و مسلمین در چنان درجه‌ای از اهمیت و اولویت قرار داشته است که امور و جاذبه‌هایی چون زیبایی ظاهری و وجاهت چهره، اساساً در دایره‌ی انگیزه‌های پیامبر(ص) قرار نمی‌گرفته است این ادعا به روشنی می‌تواند با مطالعه‌ی تاریخ زندگی آن بزرگوار و نیز خصوصیات شخصیتی، سوابق شخصی و خانوادگی همسران آن حضرت به اثبات برسد. پیامبر(ص) در اوج جوانی و در مقطعی از سن خودشان که طبیعتاً دوران فوران تمایلات انسانی در ارتباط با جنس مخالف بود (یعنی ۲۵ سالگی) بانوی بزرگوار را که ۴۰ سال از سنش می‌گذشت و قبلاً- بنا بر نقل مشهور- دوبار ازدواج کرده بودند به همسری بر می‌گزینند و ۲۵ سال یعنی تا ۵۰ سالگی که دوران افول قوای ذکر شده است با این همسر گرامی شان زندگی می‌کنند پس از آن نیز با زن بیوه و پا به سنی ازدواج کرده و غیر از عایشه همه‌ی همسران

ایشان تقریباً در همین وضعیت قرار داشته اند.^۱

و این در شرایطی بود که همه امکانات مادی و موقعیت اجتماعی و مهم‌تر از همه مجوز شرعی مانند هر مسلمانی برای پیامبر(ص) فراهم بود تا لااقل در مواردی، همسری جوان و زیبا و وجیهه برای خود انتخاب بکنند و چنین چیزی شرعاً نه برای پیامبر(ص) و نه هیچ مسلمانی ممنوع نیست. هم چنانکه می‌دانیم در قرآن تصریح شده است که پیامبر(ص) یک انسان است با تمام ویژگی‌ها و خصوصیات و تمایلات و گرایش‌ها و عواطف و احساسات یک انسان معمولی. و از این جهت هیچ تفاوتی بین پیامبر و سایر انسان‌ها وجود ندارد. و از جمله غرایز و تمایلات و مشخصه‌های فطری انسانی، تمایل او به زیبایی است و اصولاً اگر کسی قطع نظر از سایر شرایط و ملاحظات، گرایش و تمایل به زیبایی از جمله زیبای‌های مادی نداشته باشد او انسان سالمی نیست و نقصی در کمالات انسانی او وجود دارد! فقط سخن در این جاست که انسان مؤمن و متشرع که هویت واقعی خود را نه در مادیات و تمایلات مادی بلکه در جانب جنبه‌ی روحانی و معنوی وجود خود دانسته و بدان باور دارد، تمام گرایش‌ها و تمایلات و علائق مادی و غیر مادی را تحت کنترل عقل و در جهت تکامل معنوی خود قرار می‌دهد، فلذا ممکن است در مواردی بخاطر توجه و اهمیتی که به زیبائی‌های معنوی و کسب کمالات روحی دارد، از پاره‌ای زیبائی‌های مادی یا غیر مادی چشم‌پوشد و تمایلات و گرایش‌ها خود را در مسیر و جهت اصلی حیات طیبه هدایت نماید. بدون تردید پیامبر اکرم(ص) به عنوان اشرف مخلوقات و انسان کامل، در قله‌ی این کمال و فضیلت قرار دارد، فلذا یقیناً در شرایطی که ارضای تمایلات طبیعی و مادی او از جمله توجه به زیبائی‌های مادی به مثابه مانعی در مسیر سیر الی الله قرار گیرد، از آن‌ها چشم‌پوشی فرموده و حتی این امور از دایره‌ی توجه حضرتش بیرون خواهند رفت و زندگی سراسر عزت و عبادت و مجاهده‌ی آن بزرگوار در طی طریق الی ... این واقعیت را - چنانکه گفته شد- ثابت می‌کند. با تمام این اوصاف نگارنده اذعان دارد که وجود عبارت فوق در آیه‌ی شریفه مذکور همچنان سؤال برانگیز است. بدین معنا که: وقتی خداوند پیامبر(ص) را از ازدواج مجدد نهی می‌فرماید چرا این دستور مقید به این جمله می‌شود «که ولو اینکه زیبایی [= حسن] آن‌ها توجه تو را جلب کرده باشد» مگر برای پیامبر(ص) جمال و زیبائی ظاهری، اساساً مطرح بود؟ چند پاسخ به این سؤال به ذهن نگارنده می‌رسد:

(۱) همانطور که گفته شد با توجه به اینکه پیامبر(ص) یک انسان است، با تمام ویژگی‌ها و

۱- برای مطالعه‌ی بیشتر درباره همسران پیامبر عظیم الشان(ص) رک: علامه سید مرتضی عسکری/ نقش
عایشه در تاریخ اسلام / ج اول / ص ۴۸-۷۲

تمایلات و غرائز طبیعی انسانی، فلذا پر واضح است که ارضای این تمایلات و غرائز طبیعی، در چارچوب شرع هیچ منعی (همچون تمام مسلمین) برای پیامبر(ص) نداشته و این آیه شخص پیامبر(ص) را از این حق - یعنی ارضای تمایلات زیبا گرانه‌ی انسانی در انتخاب همسر - استثناء کرده و آن حضرت را از آن منع می‌فرماید. به دیگر سخن احتمال دارد پیامبر(ص) ضمن رعایت اولویت معیارها و ملاکهای مربوط به مصالح اسلام و مسلمین، و انجام وظایف مربوط به رسالت و نبوت، بر اساس تمایل فطری زیبا گرانه‌ی انسانی در ازدواج‌های خودشان عمل می‌فرمود که خداوند به موجب این آیه، ضمن اینکه موضوع مصلحت مزبور را پس از نزول آیه منتفی اعلام می‌کند، بنابر لزوم رعایت مصالح دیگر، ازدواج پیامبر(ص) را بطور کلی حتی در جهت ارضای تمایلات انسانی پیامبر(ص) ممنوع می‌سازد.

هر چند این پاسخ با توجه مراتب پیش گفته بدون اشکال به نظر می‌رسد اما با واقعیت‌های زندگی مبارک پیامبر(ص) خیلی همخوانی و سازگاری ندارد به این دلیل که:

اولاً - هیچ اماره و قرینه و شاهده‌ی دال بر اینکه پیامبر(ص) حتی در دوران جوانی و یا میانسالی به این موضوع یعنی جاذبه‌ی زیبایی در انتخاب همسران توجه داشته‌اند و یا این امر به عنوان یک اصل در کنار مصالح فوق‌الذکر یا در رده بعدی از اولویت، ملحوظ نظر ایشان بوده است، وجود ندارد.

ثانیاً - این آیه در سال‌های آخر عمر شریف پیامبر(ص) - پس از فتح مکه - نازل شده که از لحاظ طبیعی نیز پیامبر(ص) خیلی در شرایط سنی متناسب با این مسائل نبوده‌اند.

۲) می‌دانیم که اهل تفسیر بر اساس شأن نزول این آیه، فلسفه تشریح این حکم در خصوص پیامبر(ص) را چنین بیان می‌کنند که بسیاری از قبائل و اشخاص و شخصیت‌ها و حتی زنان، برای کسب افتخار نزدیکی و وابستگی و ایجاد رابطه خونی و خانوادگی با پیامبر(ص) - با هر انگیزه‌ای اعم معنوی یا غیره! - پیشنهاد ازدواج پیامبر(ص) با یکی از زنان قبیله یا خانواده (یا خودشان) را مطرح می‌نمودند که اجابت این درخواست‌ها نه مقدور و نه به مصلحت بود، فلذا پیامبر(ص) عملاً با مشکل جدی در این زمینه مواجه بودند و برای حضرتش پاسخ رد به آن‌ها و یا تبعیض در مورد افراد پیشنهادی یا داوطلب! معاذیری ایجاد می‌کرد که به مصلحت دین و حکومت دینی نبود. فلذا خداوند با نزول این آیه پیامبر(ص) را از این مشکل و معضل رها ساخت. و اما آنچه با توجه به این مطالب می‌توان در توجیه جمله مورد بحث بیان داشت این است که شاید عده‌ای از سران قبایل یا شخصیت‌ها و یا آنطور که از تاریخ بر می‌آید خود خانم‌ها با این توجیه به پیامبر(ص) پیشنهاد ازدواج با بستگان خود یا خودشان را مطرح می‌کردند که

اکثر همسران پیامبر(ص) خانم‌های بیوه و چند شوهر کرده و برخی از آن‌ها چون حفصه دختر عمر، از زیبایی و جاهت چهره نیز (قطع نظر از سن بالا) بی بهره بودند فلذا شاید اصرار بعضی بر ازدواج پیامبر(ص) این بوده که فرد مورد نظر آن‌ها از جاهت و زیبایی برخوردار است و پیامبر خدا (ص) شایسته‌ترین فرد است که با خانم واجد زیبایی ازدواج کند و پیامبر(ص) را از این جهت در تنگنا قرار می‌دادند. علیهذا خداوند برای اینکه راه هرگونه بهانه و دستاویزی را برای پیشنهاد با ازدواج با پیامبر(ص) ببندد، به شخص پیامبر(ص) خطاب می‌فرماید که حتی اگر شخص مورد نظر از جاهت و زیبایی نیز بهره مند باشد، ازدواج با او همچنان ممنوع است و بدین سان امکان هرگونه فشار در این جهت را نیز بر پیامبر(ص) رفع می‌نماید.

۳) اما سخن در این است که همه‌ی این مباحث و توجیها، در پاسخ به سؤال ایجاد شده وقتی مطرح و موضوعیت پیدا می‌کند که واژه‌ی «حسن» در آیه‌ی شریفه را به معنای زیبایی چهره و خوشرو بودن بگیریم، حال آنکه بنابر آنچه در فرهنگ‌های عربی- و فارسی - آمده، علاوه بر معنی مزبور، خوب بودن، مناسب بودن، پسندیده بودن، شایسته بودن، مقرون به صلاح بودن و مصلحت بودن^۱ و همچنین: حسن سیرت و حسن خلق^۲ از جمله معانی کلمه «حسن» ذکر شده است.

علیهذا با لحاظ معانی اخیر الذکر اساساً قضیه‌ی حاوی سؤال پرسش‌گر محترم، سالبه به انتفاء موضوع است! زیرا با استظهار از مطالب و حقایقی که در رابطه با زندگانی و خصوصیات اخلاقی و روش زندگی حضرت پیامبر(ص) بیان شد با اطمینان می‌توان گفت مدلول عبارت مورد نظر در آیه‌ی شریفه مورد بحث یکی از معانی زیر می‌باشد:

- «... ولو اینکه به مصلحت بودن ازدواج با شخص مورد نظر توجه تو را جلب کرده باشد...»
- «... حتی اگر حسن سیرت یا حسن خلق و شخصیت ممتاز طرف و مناسب بودن او برای ازدواج - از این جهت - مورد توجه تو قرار گرفته باشد...» ووو!

ذکر نکته‌ای در اینجا خالی از فایده نخواهد بود و آن اینکه: پاره‌ای از ازدواج‌های پیامبر(ص) بر اساس نقل‌های مسلم تاریخی، علاوه بر رعایت و لحاظ مصالح عمومی، بر اساس شایستگی‌های فردی و اخلاقی و شخصیتی فرد مورد نظر صورت گرفته است مانند ازدواج با حضرت خدیجه(س) و ام سلمه و یا صفیه دختر حنی.

۱- رک: فرهنگ معاصر عربی - فارسی / آذرتاش آذرنوش

۲- رک: فرهنگ معین

فلذا این آیه می‌تواند ناظر به جهات زیبایی معنوی یعنی شگفتی و توجه خاص پیامبر(ص) به خصوصیات و ویژگی‌های اخلاقی و ایمانی و انسانی افراد باشد نه لزوماً زیبایی ظاهری و جاهت مادی!

نتیجتاً خداوند در این آیه به پیامبر(ص) حکم می‌کند من بعد ازدواج ایشان حتی با لحاظ این امور و مصلحت‌ها نیز ممنوع است؛ و این پاسخ نزدیک‌تر به حقیقت به نظر می‌رسد. و
الله اعلم

والسلام

